

## توصیفی زبان شناختی از گونه نوشتاری فارسی رایج در هند (شبه‌قاره کنونی) در عصر اکبرشاه گورکانی

ثریا پناهی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در این مقاله، از منظر زبان‌شناسی توصیفی، خصلت‌های ساختاری فارسی، گونه هندی در شواهد و مثال‌هایی از سه متن مکاتبات (ابوالفضل علامی)، تذکره همایون و اکبر (بایزید بیات) و رقعات (ابوالفتح گیلانی) از جنبه تصریف و واژه‌سازی بررسی شده است. این متون متعلق به عصر اکبرشاه گورکانی (اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری) است. در بخش‌های دیگر نیز به رسم‌الخط و تنوع صورت نوشتاری فارسی در شبه‌قاره پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: فارسی هندی، واژه‌سازی در فارسی هندی، تصریف در فارسی هندی، رسم‌الخط در شبه‌قاره.

### ۱ ورود و نفوذ زبان فارسی و رواج آن در سرزمین شبه‌قاره

زبان پدیده‌ای اجتماعی - فرهنگی و در اصل یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است و با سایر پدیده‌ها در تعامل است و از آنها تأثیر می‌پذیرد. تماس و برخورد میان زبان‌ها معمولاً نتیجه روابط و مناسباتی است که در جوامع و فرهنگ‌های مختلف به وجود می‌آید.

یکی از بازخوردهای پدیده‌هایی نظیر لشکرکشی‌ها، مهاجرت‌ها و آمدورفت‌های گروه‌های اجتماعی، برخوردهای زبانی بوده است؛ یعنی تأثیرپذیری از زبان مهمان و نفوذ آن در سطوح مختلف صرفی، نحوی، معنایی و آوایی زبان میزبان (مدرسی ۱۳۹۳: ۳۳-۳۶؛ همو ۱۳۹۱: ۱۰۹-۱۱۰). بارزترین نوع برخوردهای زبان فارسی و زبان‌های هند دورهٔ میانه شکل‌گیری زبان میانجی<sup>۱</sup> اردو بوده است (پناهی ۱۳۸۳: ۱۶۳). زبان‌شناسان زبان میانجی را زبانی دانسته‌اند که به عنوان ابزار ارتباطی میان افرادی که زبان مادری مشترکی ندارند و هر یک به زبانی متفاوت صحبت می‌کنند، به کار می‌رود و اساساً زبان تازه‌ای بر پایهٔ عناصر زبان‌های موجود است (CRYSTAL 1991: 203). برعکس آن، تأثیرپذیری زبان مهمان نیز اتفاق می‌افتد، مانند اثری که فارسی در مقام زبان مهمان در دوره‌ای تاریخی از زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های زبان سرزمین میزبان یعنی هند پذیرفته است؛ اتفاقی که در دوره‌ای تاریخی روی داده و زبان فارسی از خصیلت‌های زبان هندی متأثر شده است.

زبان‌های هندی و زبان‌های ایرانی از بازماندگان زبانی واحد به نام هندوایرانی آغازین‌اند (رضائی‌باغبیدی ۱۳۹۲: ۴۵۶). از دیرباز این زبان‌ها با یکدیگر در تماس بوده و اشتراکاتی نیز داشته‌اند (نذیر احمد ۱۹۷۷: ۳-۴؛ جلالی نائینی ۱۳۹۰: ۶۳۰-۶۳۴). این پیوند و اشتراک در دورهٔ اسلامی نیز - که بخشی از آن در محدودهٔ این بررسی است - پیش‌وگم جاری بوده است. به لحاظ تاریخی، برخی بر این باورند که زبان فارسی از طریق سپاهیان عرب در سند نفوذ یافت؛ چون بیشتر افراد سپاه محمد بن قاسم، داماد حجاج بن یوسف در سال ۹۲ ق/ ۷۱۱م در فارس از جنگجویان ایرانی بودند و رفت‌وآمد کاروان‌های بازرگانی و مهاجرت‌ها نیز بر ادامهٔ این رویداد و جریان بی‌تأثیر نبوده است (سدارنگانی ۱۳۴۵: ۱۲-۱۳). مقدسی هم در احسن‌التقاسیم بر این نکته که مردم سند به زبان‌های فارسی و عربی سخن می‌گفتند تصریح کرده است (مقدسی ۱۳۶۱: ۷۰۶-۷۰۷). ورود غزنویان به هند و اقامت مسلمانان بستر رواج زبان فارسی را فراهم آورد. در این همزیستی، مجموعه‌ای از مهاجران مسلمان در

طول سال‌های متمدادی با مسلمانان بومی شبه‌قاره در ارتباط بودند. در شمال و نواحی دهلی مردمانی از خراسان بزرگ، تورانیان (افغانستان و تاجیکستان) حضور داشتند و در جنوب و دکن مهاجرانی از شیراز، اصفهان و ماوراءالنهر مستقر شده بودند. پیش از دوران بابر (حکومت: ۸۹۹-۹۳۷ق/۱۴۹۴-۱۵۳۰م)، زبان حکومت‌های محلی مسلمانان هند یعنی غوریان، سوری‌ها و لودیان همه محلی بود و زبان فارسی در امور دیوانی و درباری کاربرد داشت و زبان منشیان همان زبان دیوانی رایج در ایران بود، یعنی ویژگی‌های فارسی رایج در هند پیش از مغولان هند همان ویژگی‌های فارسی دری رایج در ماوراءالنهر، کاشان و اصفهان آن روزگار بود (مجتبائی ۱۳۸۴: ۴۰۱-۴۰۹). از مظاهر اختلاط و پیوند تمدن‌های ایران و شبه‌قاره پیدایش زبان فارسی هندی بوده است که با قوام یافتن آن در زمینه شعر مکتب یا سبک هندی پدید آمد؛ و فارسی هندی در گونه نظم و نثر در آثار مختلف از قبیل تاریخ‌نویسی، تذکره‌نویسی، ترجمه و فرهنگ لغت به کار گرفته شد (فلاح رستگار ۱۹۸۲: ۳۷-۴۱). نویسندگان صاحب سبک در منشآت و رسایل منشیانه به دنبال شیوه و الگوهای در هنر نامه‌نگاری بودند (Mohiuddin 1971: 21). محی‌الدین به این نکته اشاره می‌کند که خصلت‌هایی از گویش‌های خراسان و سیستان در آثار برخی علما و نیز منشیان به چشم می‌خورد؛ آثاری که گونه‌زبانی آن فارسی و تابع سنت تورانی است که جوهره و سبکی هندی دارد (Ibid: 28).

در دوره محمد جلال‌الدین اکبرشاه (حکومت: ۹۶۳-۱۰۱۴ق/۱۵۵۵-۱۶۰۵م) یعنی دوره مورد بررسی، با تفوق و رجحان فارسی‌زبانان به‌ویژه در طبقه حاکم، زبان فارسی همچنان رسمیت داشت و هندی نیز در میان مردم رایج بود (Ibid: 22-26). مقصود از طرح این بحث ترسیم نقشه‌ای از وضعیت تاریخی حضور زبان فارسی در سرزمین بزرگ هند و بستر آن بود، گونه‌ای که، با توجه به برخی ویژگی‌ها، می‌توان آن را فارسی هندی نامید مانند و به تقلید از عبارت «انگلیسی هندی»<sup>۱</sup> که عنوان کتاب سیلاجا پینگالی<sup>۲</sup> (۲۰۰۹) است.

## ۲ پیشینه مطالعات

درباره شبه‌قاره و مطالعات زبان‌شناختی و زبان‌شناسی تاریخی، تحقیقات نظرگیر تقریباً اندک است و تنها می‌توان در آثاری محدود در میان مستشرقان نظیر تحقیق گسترده گریسن<sup>۱</sup> (۱۹۷۳) با عنوان بررسی زبان‌شناختی هند<sup>۲</sup> آن را سراغ گرفت، که در این اثر نیز به زبان فارسی به عنوان زبانی رایج در دوره‌ای تاریخی بحث جداگانه‌ای اختصاص داده نشده است و تنها در جایی که صحبت از زبان اردو است به تأثیر و نقش زبان فارسی در شکل‌گیری آن پرداخته شده است. یقین، درباره مطالعات زبانی آثاری موجود است، مانند مطالعات دستوری که به همت محققانی از ایران نظیر انجو شیرازی (در قرن ۱۱ق/ ۱۷م) در مقدمه فرهنگ جهانگیری (تألیف: ۱۰۱۷ق) و محققان شبه‌قاره‌ای مانند نجم‌الغنی رامپوری در نهج‌الادب (که اولین چاپ سنگی آن در ۱۹۱۹م بوده است و چاپ امروزی آن در ۱۳۹۶ منتشر شد) و سراج‌الدین علی‌خان آرزو (۱۶۸۷-۱۷۵۶م) در اثری با عنوان مثمر (چاپ ۱۹۹۱)، و نیز مستشرقان اروپایی نظیر ویلیام جونز<sup>۳</sup> (۱۸۲۳)، فیلات<sup>۴</sup> (۱۹۱۹) و لامسدن<sup>۵</sup> (۱۸۱۰) در آثارشان که به دستور زبان فارسی اختصاص دارد؛ اما در غالب آن آثار دستوری نیز همان نگاه سنتی و تجویزی در میان بوده است، به طور مثال، جونز در کتاب خود، با عنوان دستور زبان فارسی، بر گونه ادبی فارسی بیشتر تأکید دارد (زندی‌مقدم ۱۳۸۵: ۱۱۶-۱۱۷؛ نیز ختک ۱۳۷۶: ۱۰۸؛ افراشی ۱۳۹۱: ۶۸۹-۶۹۰).

## ۳ روش تحقیق

این بررسی توصیفی زبان‌شناختی و بررسی دستوری برخی عناصر گونه نوشتاری فارسی هندوستانی یا فارسی رایج در هند قدیم (هند بزرگ) یا همان شبه‌قاره کنونی در عصر محمد جلال‌الدین اکبرشاه است، که در آن، بر اساس مطالب منتخب و تحلیل داده‌های موجود، برخی ویژگی‌های واژگانی، ساختاری و املائی توصیف می‌شود. بنای اصلی کار پیروی از

1. G. A. GRIERSON

2. *Linguistic Survey of India*

3. William JONES

4. D. C. PHILLIOTT

5. M. LUMSDEN

رویکرد دکتر یحیی مدرسی در بررسی ساختاری فارسی دوره قاجار است (مدرسی و دیگران ۱۳۸۰: مقدمه، دوازده - چهارده).

#### ۴ فارسی گونه هندی

فارسی هندی یا فارسی هندوستانی نام گویشی از فارسی است که در دوره‌ای از تاریخ زبان فارسی در شبه‌قاره (سرزمین هند تاریخی) رواج داشته است. تاکنون، کمتر به این نوع پرداخته شده یا کمتر مطالعه شده است، جز در محدود منابعی که به بررسی مسائل تاریخی شبه‌قاره درباره زبان فارسی اختصاص دارد؛ مثلاً در آثار کسانی مانند محی‌الدین<sup>۱</sup> (۱۹۷۱)، عبدالغنی<sup>۲</sup> (۱۹۲۹)، ایرانی (۱۳۳۱)، فلاح رستگار (۱۹۸۲).

ویژگی‌های زبانی نثر فارسی در ایران و شبه‌قاره و پیشینه آن را در تحقیق مفصل محمدتقی بهار (۱۳۶۹) با عنوان سبک‌شناسی می‌توان سراغ گرفت که مبنای بررسی‌های تاریخی و طبقه‌بندی‌های بعدی نیز قرار گرفته است.

برخی ویژگی‌های دستوری فارسی در شبه‌قاره عبارت است از: کاربرد افعال به صیغه وصفی با حذف ربط خبری، استعمال فراوان ترکیبات عربی، کنار گذاشتن پیشوندهای فعلی (بهار ۱۳۶۹: ۲۰۲/۳-۲۰۳)؛ حذف افعال بدون قرینه، گاهی کاربرد ضمیر اشاره آن به جای ضمیر مفرد غایب او، و کاربرد فراوان لغات مغولی و ترکی (همان: ۲۰۹-۲۱۰).

گونه فارسی هندی ویژگی‌هایی داشته که آن را از فارسی ایران متمایز کرده است؛ این گونه زبانی در نثرهای منشیانه و اساساً در انواع نوشته‌های هر نویسنده‌ای، جدای از تأثیرپذیری از سبک نوشتاری رایج هر زمان، تابع سلیقه و رویکرد شخصی آن نویسنده در سبک زبانی اعم از واژگانی، ساختاری (صرفی و نحوی)، املائی یا رسم‌الخط بوده است که در سه متن مورد بررسی این نکته به چشم می‌خورد. معرفی کوتاهی از این نوشته‌ها به شرح زیر می‌آید:

مکاتبات علامی تألیف ابوالفضل علامی شامل نامه‌های رسمی اکبر به شاهان ایران و امیران هند و نامه‌های ابوالفضل به اکبر و مکاتبات خصوصی اش به خویشان و دوستان بوده است (مجتبائی ۱۳۵۴: ۲۶۵؛ ربیعی ۱۳۸۴: ۷۴-۷۵). اثر دیگر تذکره همایون و اکبر تألیف بایزید بیات، مورخی از اقوام بیات ترک، در دوره همایون و اکبر است و تنها اثر او به نثر فارسی محسوب می‌شود. او، به خواهش ابوالفضل علامی و دستور اکبر مبنی بر اینکه اطلاعاتی را بر اساس شواهد عینی از وقایع دوره همایون بنویسد، به تألیف آن پرداخت؛ ابوالفضل نیز برای نگارش آن کاتبی در اختیار وی گذاشت (مجددی ۱۳۸۷: ۷۹۱). اثر سوم موسوم به رقعات تألیف ابوالفتح گیلانی ادیب و دولت‌مرد دربار اکبرشاه بوده است. او، پدر و برادرانش، به دلیل بی‌مهری شاهان صفوی، راهی هند شدند. پدرش در ایران صدارت یکی از والیان گیلان را به عهده داشت؛ بنابراین، منشی‌گری یا کسب سمت درباری در این خاندان موروثی بود. رقعات ابوالفتح شامل نامه‌هایی ساده و روان است که ابوالفتح به دوستان و نزدیکانش می‌نوشت؛ مکتوباتی که ارزشی تاریخی و جغرافیایی دارد (سیدحسین‌زاده ۱۳۸۴: ۲۱۴-۲۱۶).

در این نوشته، در ارجاع به متن‌های منتخب، نشانه اختصاری برای هر کدام به کار می‌رود، مانند «مکاتبات» برای مکاتبات علامی، «تذکره» برای تذکره همایون و اکبر و «رقعات» برای رقعات ابوالفتح گیلانی. اطلاعات کتاب‌شناسی هر سه منبع در فهرست منابع آمده است.

## ۵ شماری از خصلت‌های ساختاری سه متن عصر اکبرشاه

### ۱-۵ تأثیرپذیری از زبان عربی

ویژگی اصلی تأثیرپذیری آشکارا از زبان عربی و وام‌واژه‌های آن در نثر این دوره بوده است. برخی از شواهد عربی از سه متن به شرح زیر است:

**مکاتبات:** بطون، حالات، ضاللت، عطیات، محاربات، غوایت، مناهل (ص ۲۶)؛ اساطین، محاربات (ص ۲۷)؛ تفتیح و توسیع، استخلاص (ص ۲۸)؛ شیمه کریمه، زلات، قسطاس، تغافل

(ص ۳۰)، منظوی (ص ۳۲)؛ رعونت، مسوده (ص ۲۳۷).  
تذکره: انتعاش (ص ۲۶)، مسوده (ص ۶۸)، بیوتات (ص ۷۴)، رخصت (ص ۲۰۶)، مشارّیه  
(ص ۱۹۶)، مکیف (ص ۳۰۹).  
رُعات: معظّمات (ص ۲)؛ ادراک (ص ۳)؛ امداد (ص ۴)؛ توفیقات ربانی (ص ۴)؛ اضعاف (ص ۵)؛  
مهمات (ص ۱۴)؛ تعریفات (ص ۱۸)، معموره (ص ۸۰).

## ۲-۵ وجود وام‌واژه‌های ترکی و مغولی و هندی

علاوه بر وام‌واژه‌های عربی پیش‌گفته، شمار وام‌واژه‌های هندی و گویش‌های آن و نیز ترکی و مغولی هم بسیار نظرگیر است. برخی از شواهد آن به شرح زیر می‌آید:

مکاتبات: ایلچی (ص ۲۸ و ۳۲). واژه‌ای ترکی به معنی فرستادهٔ مخصوص، سفیر، قاصد و پیک و پیام‌رسان (معین ۱۳۶۴: ۱/۴۱۹؛ Platts 1911: 115). در فرهنگ پلّتس<sup>۱</sup> این واژه فارسی (ایرانی) معرفی شده که اشتباه است. به موازات کاربرد این واژه در متن، واژهٔ عربی قاصد (ص ۱۳۸) هم در آن کاربرد داشته است.

تذکره: باورچی خانه (ص ۲). پلّتس باورچی و باورچی خانه را، از نظر ریشه، ترکیبی از دو واژهٔ فارسی و ترکی دانسته است (Platts 1911: 128)؛ و دُرُفر آن را واژه‌ای مغولی معرفی کرده است (Doerfer 1963: 1/204).

کشک (کشیک) (ص ۱۷) به معنی نگاهبان، واژه‌ای ترکی است (Platts 1911: 837).  
توپچی (ص ۱۲۸)، واژه‌ای ترکی به معنی فرد نظامی مسئول امور توپخانه است (Platts 1911: 341)؛ توپ (ترکی) + چی پسوندی است که از ترکی وام گرفته شده است و به اسم‌های اشیا، جای‌ها و گاه اسم‌های معنی ملحق می‌شود (صادقی ۱۳۷۱: ۴۱).

توشکچی (ص ۱۲۹) ترکیب توشک/ تشکچی (پسوند ترکی) است. توشک/ تشک واژه‌ای است ترکی به معنی زیراندازی از پشم یا پنبه که روی زمین یا تخت‌خواب اندازند (معین ۱۳۶۴: ۱/۱۱۶۶)؛ توشکچی یا بغچه‌کش، خدمتکاری که مسئول نگهداری جامه‌هاست (بهار ۱۳۷۹: ۱).

۳۱۲/۱، ۵۵۹). واژه نوشک/ تشک دگرگونی معنایی از نوع کاهش حوزه معنایی را نشان می‌دهد، یعنی تعداد مدلول‌هایی که یک واژه بر آن دلالت دارد، کاهش یافته است (درباره کاهش معنایی آرلاتو ۱۳۸۴: ۲۰۲).

گه‌ری (ص ۸۴). واژه هندی به معنی ساعت است (Platts 1911: 933).

رقعات: مورچل / مورچل / مورچال (ص ۱۱). واژه‌ای ترکی به معنی خندق و گودال یا سنگری که در محاصره قلعه در گردآگرد آن حفر کنند (Platts 1911: 1089؛ معین ۱۳۶۴: ۴/۴۴۲۷).  
توشک‌خانه (ص ۱۶). به معنی جایگاهی که در آن جامه‌ها نگهداری می‌شود (بهار ۱۳۷۹: ۳۱۲/۱، ۵۵۹؛ شاد ۱۳۳۵: ۱۲۲۸/۲). پروانچه (ص ۱۷). نماد یا نمونه‌ای کوچک از فرمان‌ها (Mohiuddin 1971: 128).

از نظر رسم الخط و املا تنوع صورت نوشتاری واژه‌ها، مانند تبدیل مصوت کوتاه به بلند و برعکس آن؛ و یا نمونه‌هایی از پیوسته‌نویسی و جدانویسی یک واژه واحد مشاهده می‌شود؛ مانند شواهد زیر:

مکاتبات: مرزایان (ص ۲۹)، مرزا (ص ۸۰)؛ فرمانروایان (ص ۲۷) / فرمانروایان (ص ۲۷).  
تذکره: اتالیق (= مربی شخصی، لُله (ص ۱۹۵)؛ دوکان / دکان (ص ۱۹۷)؛ کومک / کمک (ص ۱۹۵)؛ مرزا / میرزا (ص ۱۹۵)؛ مورچل / مورچل = گودال (ص ۱۹۰)، که در سطور بالا به معنای آن اشاره شد؛ کورنش / کرنش (ص ۲۴۵)؛ کشک / کشیک (ص ۱۷)؛ بادشاهانه / پادشاهانه (ص ۷، ۷۰).  
رقعات: خورسندی / خرسندی (ص ۹)؛ مورچل / مورچل‌گری (ص ۱۱)؛ سهرند / سرهند (ص ۱۷)؛ خرپوزه / خرپوزه (ص ۱۶)، نام میوه‌ای است (چوهدری ۱۳۷۵: ۲۵۹).

### ۵-۳ حذف هاء غیرملفوظ هنگام پیوستن واژه به پسوند «ها»ی جمع

این قاعده تنها در تذکره همایون و اکبر مشاهده شد:

تذکره: وعدها (وعده‌ها) (ص ۲۰۰)؛ همشیره‌ها (همشیره‌ها) (ص ۱۹۶)؛ خواهرزاده‌ها (خواهرزاده‌ها) (ص ۲۰۲).



#### ۴-۵ پیوستن حرف اضافه «به» به واژه بعد از خود

مکاتبات: بموجب (ص ۲۶، ۱۵۴)؛ باین، بمیامن (ص ۲۷)؛ بطریق، بقضای (ص ۲۸)؛ بوقوع (ص ۲۹)؛ بتواتر، بوساطت، بتسویلات، بتقدیم (ص ۳۰)؛ باشاره، بحسب (ص ۳۲)؛ بارسال، باندازه (ص ۳۳)؛ بمیرزایان (ص ۷۰)؛ بلطایف (ص ۱۵۵)؛ بناکامی (ص ۲۳۴).

تذکره: بکومک، بمشائرالیه، بجانب، بآگره (ص ۱۹۴-۱۹۵)؛ بهند، بجهت (ص ۱۹۶)؛ بناکامی (ص ۲۳۴).

رقعات: بجهت (ص ۳۱)؛ باسم (به اسم) (ص ۳۴)؛ بتجدید (ص ۳۵)؛ بتاریخ (ص ۴۰).

#### ۵-۵ ویژگی‌های تصریفی<sup>۱</sup> و واژه‌سازی<sup>۲</sup>

##### ۵-۵-۱ تصریف

نمونه‌هایی از کاربرد وندهای تصریفی (جمع) در مکاتبات:

پسونند «ات»: حالات، عطیات (ص ۲۶)؛ محاربات، طبقات (ص ۲۷)؛ عنایات (ص ۲۸)؛ زلات (ص ۳۰)؛ مقدمات، برکات (ص ۳۲)؛ معاملات (ص ۲۳۸).

پسونند «ان»: رایان (ص ۲۷)، «رای» از القاب هندوان است، به معنی حکام و بزرگان (شهریارنقوی ۱۳۷۰: ۳۱۵؛ غیث‌الدین ۱۹۷۰: ۳۲۰)؛ زمینداران (ص ۲۷)؛ مسافران (ص ۲۸)؛ ایرانیان (ص ۳۰)؛ ملتزمان (ص ۳۲)؛ قاصدان (ص ۷۹)؛ دانایان (ص ۳۰).

در متن مکاتبات، وندهای «ات» و «ان» وندهای پرکاربردتر از «ها» بوده است.

نمونه‌هایی از کاربرد وندهای تصریفی (جمع) در تذکره:

پسونند «ها»: چپقلش‌ها (ص ۴۲)، واژه ترکی، به معنی جنگ با شمشیر؛ و امروزه در زبان اردو به معنی زد و خورد و نزاع لفظی است (شاد ۱۳۳۵: ۱۴۱۱/۲؛ چوهدری ۱۳۷۵: ۲۲۲).

شامیان‌ها/شامیانه‌ها (ص ۹۷)؛ به معنی سایه‌بان و نوعی چادر است (Platts 1911: 719).

وعدها، همشیره‌ها (همشیره‌ها) (ص ۱۹۶)؛ پیاده‌ها (پیاده‌ها) (ص ۱۹۷)؛ وعدها (وعده‌ها)

(ص ۲۰۰): خواهرزادها (خواهرزاده‌ها) (ص ۲۰۲): میوها/ میوه‌ها (ص ۲۰۵): خان‌ها (ص ۲۰۰):  
کلیدها (ص ۲۱۵): درخت‌ها (ص ۲۱۹).

پسوندها «ان»: بندیان (ص ۸۲)، بندی به معنی اسیر و زندانی (بهار ۱۳۷۹: ۱/ ۳۳۲).  
هراولان (ص ۹۲). هراول به معنی پیشرو لشکر یا مقدمه‌الجیش (انجو شیرازی ۱۳۵۱:  
۱/ ۱۰۱۳، ۱۰۲۵)، که با «ان» جمع بسته شده است.  
اوزبکان (ص ۹۳): امرایان (جمع مضاعف) (ص ۹۳): مرزایان (ص ۹۸): ملازمان (ص ۱۷۶):  
بیلداران (ص ۸۴).

پسوندها «ات»: بیوتات (جمع مضاعف) (ص ۷۳).  
در این متن گرایش به کاربرد وند فارسی «ان» و «ها» نسبت به «ات» بیشتر است.

نمونه‌هایی از کاربرد وندهای تصریفی (جمع در رقعات):

پسوندها «ات»: توفیقات؛ مهمات (ص ۴): حالات (ص ۱۷): تعریفات (ص ۱۸).  
پسوندها «ان»: آرزومندان (ص ۲): نیک‌نامان (ص ۸): ماده‌شغالان (ص ۲، ۱۶): برادران (ص ۱۷):  
بدگویان (ص ۱۹): جاگیرداران (ص ۱۰۵).  
پسوندها «ها»: نزاکت‌ها (ص ۱): معموره‌ها (ص ۸۰).

کاربرد هر سه وند در این متن متداول بوده است.

## ۵-۲-۵ واژه‌سازی و ترکیب

در واژه‌سازی، علاوه بر فرایند ترکیب که از پیوستن دو یا چند پایه (تکواژ) برای ایجاد یک  
واژه جدید حاصل می‌شود، از طریق وندافزایی یعنی با افزودن شدن یک وند اشتقاقی (تکواژ  
مقید) به یک پایه یا تکواژ مستقل که می‌تواند فعل، اسم و صفت باشد، واژه جدید قاموسی  
ساخته می‌شود. در فرایند اشتقاق، در بسیاری موارد، مقوله دستوری تغییر می‌کند.

نمونه‌هایی از واژه‌سازی (وندافزایی؛ ترکیب) در مکاتبات:

انصاف‌مند (ص ۳۱). وند «مند» در ترکیب با اسم، صفت چیزی را می‌سازد که ویژگی‌های

پایه ترکیب را دارد (حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۴۶). طباطبائی می‌گوید که این پسوند صفت دارندگی می‌سازد (طباطبائی ۱۳۹۵: ۱۰۳).

مهرآگین (ص ۲۷). «آگین» از وندهای اصلی است که در ترکیب با اسم صفت می‌سازد (حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۳۷). مطابق نظر طباطبائی (۱۳۹۵: ۸۰)، این پسوند به اسم افزوده می‌شود و صفتی دالّ بر آغشتگی و آمیختگی می‌سازد.

زمیندار (ص ۲۷). مطابق نظر علی‌اشرف صادقی وند «دار» دارای دو معنی است یکی به معنای متصدی و محافظ و نگه‌دارنده و معنی دیگر انجام‌دهنده خدماتی است که با مصداق کلمات پایه انجام می‌گیرد (صادقی ۱۳۷۱: ۴۰-۴۳). «دار» در این ترکیب (یعنی زمیندار) معنای اول را افاده می‌کند و پسوند شغل‌ساز است.

آدمیانه (ص ۲۳۹). وند «انه»، با پیوستن به اسم، صفتی ویژه برای هر طبقه از انسان‌ها می‌سازد (حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۳۸-۲۳۹). در فرهنگ جامع زبان فارسی یکی از معانی آن «شایسته و درخور انسان» ذکر شده است (۱۳۹۲: ۱/۵۰۶).

ناپسندیده؛ ناسنجیده (ص ۳۰). در این دو مورد پیشوند «نا» به صفت افزوده شده است و در ترکیب با صفت، اغلب صفت منفی می‌سازد یا صفت کسی را می‌سازد که ویژگی‌های پایه ترکیب را ندارد و یا با آن متضاد است (حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۲۸).

کوه‌نشین (ص ۲۷). کوه‌نشین ترکیبی از اسم و پی‌واژه است که صفت می‌سازد (صدری افشار و دیگران، ذیل مدخل نشین، مانند چادرنشین و شهرنشین). پی‌واژه همان وندواره است که برخی دستورپژوهان آن را به کار می‌برند. پی‌واژه اصطلاحی است که در معرفی عنصری که هم شبیه واژه مستقل و هم شبیه وند است، به کار می‌رود، مانند ستاک حال افعال، یعنی ستاک حال فعل‌هایی که در ترکیب به کار می‌روند، مانند «پرست» و «باف» و «نشین» که در ترکیب‌هایی نظیر وطن‌پرست و پارچه‌باف و خانه‌نشین پسوندواره‌اند (طباطبائی ۱۳۹۵: ۲۹۷، ۵۸۳).

طرب‌آمیز (ص ۲۷). ترکیب اسم و پی‌واژه (پسوندواره). «آمیز» پی‌واژه‌ای به معنی آمیخته است (صدری افشار و دیگران ۱۳۸۱: ۴۷). به تعبیری دیگر، «آمیز» ماده مضارع است که در جزء دوم ترکیباتی نظیر رنگ‌آمیز و طعن‌آمیز آمده است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱/۱۱۵-۱۱۶).

دولت‌افزا (ص ۳۱). ترکیب اسم و پی‌واژه (پسونداوره)؛ «افزا» پی‌واژه‌ای به معنی افزاینده است (صدری افشار و دیگران ۱۳۸۱: ۱۲۳). به تعبیری دیگر، «افزا» ماده مضارع است که در جزء دوم ترکیباتی نظیر بهجت‌افزا و جان‌افزا آمده است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱/۲۳۸).

متاع‌پرست (ص ۲۳۶)، ترکیب اسم و پی‌واژه است (صدری افشار و دیگران ۱۳۸۱: ۲۸۴). به تعبیری دیگر، «پرست» ماده مضارع است که در جزء دوم ترکیباتی نظیر آتش‌پرست و بت‌پرست آمده است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۲/۶۵۵).

خاراتراش (ص ۲۸). پی‌واژه یا ستاک «تراش» به معنی تراشنده است (صدری افشار و دیگران ۱۳۸۱: ۳۵۶). به تعبیری دیگر، «تراش» ماده مضارع است که در جزء دوم ترکیباتی نظیر سنگ‌تراش و مادداتراش آمده است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۲/۸۴۸).

بیداربخت (ص ۳۳). به معنی خوشبخت، خوش‌طالع، نیک‌اختر، واژه مرکب یا ترکیبی وصفی که اجزای آن به ترتیب صفت و اسم است (معین ۱۳۶۴: ۱/۶۲۱).

چابک‌دست (ص ۲۸). این مورد نیز ترکیبی وصفی است که اجزای آن به ترتیب صفت و اسم است (صدری افشار و دیگران ۱۳۸۱: ۴۵۵).

#### نمونه‌هایی از واژه‌سازی (وندافزایی و ترکیب) در تذکره:

پادشاهانه (ص ۷۰). در این ترکیب، با قاعده وندافزایی، پسوند «انه» در ترکیب با اسم، صفت ویژه ساخته است (وند «انه» در سطور بالا).

سپاه‌گری (ص ۷۱). «گر» در اینجا پسوندی است که در ترکیب با اسم، اسم فاعل ساخته است و دلالت بر شغل و پیشه دارد (درباره این پسوند طباطبائی ۱۳۹۵: ۱۰۰).

ایلچی‌گری (ص ۱۳۶). (توضیح ایلچی پیش‌تر ذکر شد). «چی» پسوند ترکی به معنای متصدی است و «گری» در اینجا پسوندی است که، در ترکیب، اسم عمل ساخته یا نام فعلیتی است که پایه ترکیب به آن اشتغال دارد (طباطبائی ۱۳۹۵: ۱۰۰؛ حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۴۵).

یاغی‌گری (ص ۹۳). «گری» وقتی به صفت شخصی افزوده شود اسم عمل یا فعلیتی تحقیرآمیز است که شخص دارنده آن صفت به آن می‌پردازد (حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۴۵).

مهردار (ص ۷۱). چنان‌که در سطرهای بالا گفته شد، مطابق نظر علی‌اشرف صادقی، وند «دار» دارای دو معنی است: یکی به معنای متصدی و محافظ و نگهدارنده و معنی دیگر انجام‌دهنده خدماتی است که با مصداق کلمات پایه انجام می‌گیرد (صادقی ۱۳۷۱: ۴۲). «دار» در این ترکیب (یعنی مهردار) معنای دوم را افاده می‌کند.

جاگیردار (ص ۱۰۵). همه عناصر این ترکیب از نظر ریشه‌ای فارسی است. «جاگیر» در شبه‌قاره به معنی زمینی بوده است که در دوران حکومت مسلمانان در هند از جانب سلطان به حاکمان ایالت‌ها و والیان شهرها و روستاها واگذار می‌شد و «جاگیردار» به صاحب آن اطلاق می‌شد. (بهار ۱۳۷۹: ۱/۵۹۱؛ شاد ۱۳۳۵: ۲/۱۲۹؛ ۳۷۱: ۱۹۱۱). از دوره لودیان، در منابع فارسی هند اصطلاح جاگیر که مترادف «تیول»، «اقطاع» و «سیورغال» بوده است، رایج شد (فرشته ۱۳۸۷: ۲/۱۵۹؛ شریک امین ۱۳۵۷: ۱۵۵؛ ۳۵۱-۳۵۲: ۱/ ۱۹۶۳). پسوند «دار» در اینجا معنای متصدی و محافظ دارد. در سطور بالا به این وند و معانی آن اشاره شده است.

رکابدار (ص ۸۴، ۱۳۵). رکابدار به معنی آشپز ماهر، سازنده انواع حلوا و خرما (شهریارنقوی ۱۳۷۰: ۳۱۹). پسوند «دار» در اینجا همان معنای متصدی، محافظ و نگه‌دارنده را ایفاد می‌کند (صادقی ۱۳۷۱: ۴۰-۴۳). در فرهنگ‌های لغت، معنای زیر برای رکابدار ذکر شده است: (۱) خادمی که رکاب اسب را بگیرد تا مخدوم سوار شود؛ (۲) پیاده‌ای که همراه سوار راه رود؛ (۳) کسی که خدمت اسب کند، مهتر؛ (۴) کسی که پیاله و نعلبکی را نگه می‌دارد (معین ۱۳۶۴: ۲/۱۶۶۹). در فرهنگ سخن، به این معادل‌ها اشاره شده است: (۱) آن که وظیفه او نگه داشتن رکاب است برای راحت‌تر سوار یا پیاده شدن کسی؛ (۲) ساقی (انوری ۱۳۸۱: ۴/۳۶۶۵). در حال حاضر، در زبان اردو، رکابدار به معنی پیشخدمت و گارسن یا ملازم است (چوهدری ۱۳۷۵: ۳۲۳).

واژه رکابدار دگرگونی معنایی از نوع کاهش حوزه معنایی را نشان می‌دهد، یعنی تعداد مدلول‌هایی که یک واژه بر آن دلالت دارد، کاهش یافته است (درباره کاهش معنایی آرلاتو ۱۳۸۴: ۲۰۲).

بیلدار (ص ۸۴)، به معنی دستیار باغبان و مسئول رسیدگی به وضع نهرها و کانال‌های

آبرسانی به کشاورزی ( چوهدری ۱۳۷۵: ۱۲۴). این ترکیب در گروهی قرار می‌گیرد که پایه آن نام یک شیء منقول است (صادقی ۱۳۷۱: ۴۲).

توپچیان (ص ۱۲۸). داروغه توپخانه را توپچی می‌گفتند. (بهار ۱۳۷۹: ۱/۵۵۷؛ شاد ۱۳۳۵: ۲/۲۱۹). «چی» پسوند وام‌گرفته‌شده از ترکی و شغل‌ساز است که در سطور بالا درباره آن سخن گفته شد. در اینجا با وند جمع «ان» جمع بسته شده است.

توشکچیان (ص ۱۲۹). توشکچی به معنی خدمتکار، یا بغچه‌کش و مسئول جامه‌هاست، که در سطور بالا به آن اشاره شد. توشکچیان هم صورت جمع آن است.

قورچیان (ص ۱۳۰). قورچی واژه‌ای ترکی، به معنی نگهبان مهمات و تسلیحات نظامی است (Platts 1911: 795). در غیاث‌اللغات، قور به معنی «سلاح»، و قورچی به معنی «سلاح‌دار و آهنگر» آمده است (غیاث‌الدین ۱۹۷۰: ۱۵۰). اجزای ترکیب شامل واژه قور و پسوند شغل‌ساز «چی» (مذکور در سطور بالا) و وند جمع «ان» است.

دریخانه (ص ۷۵). واژه در، در فرهنگ آندراج به معنی منسوب به دربار پادشاهان و درگاه آمده است (شاد ۱۳۳۵: ۳/۱۸۴۸). واژه مرکب دریخانه ترکیبی حاصل از دری که به معنی منسوب به دربار است و خانه که در اینجا پسوندوازه/وندوازه از نوعی است که، طی آن، خانه پسوند اسم یک نهاد می‌شود و اسم مکان آن نهاد ساخته می‌شود (درباره پسوندوازه خانه حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۵۶).

دلاسی (ص ۲۰۶)، به معنای آرامش. «آسا» مطابق گروه‌بندی (اصلی؛ پسوندوازه؛ پسوندهای غیرفارسی) پسوند اصلی است که، در ترکیب با اسم، صفت می‌سازد؛ صفت چیزی که ویژگی‌های آن مانند ویژگی‌های پایه ترکیب باشد (همان: ۲۳۶).

دولت‌خواهی (ص ۸۴)، واژه‌ای مرکب که در نامه‌نگاری به کار می‌رفت (به معنی آرزوی بهترین‌ها و موفقیت)؛ ترکیب اسم و پی‌واژه یا پسوندوازه.

رکاب‌خانه (ص ۱۳۵)، به معنی آبدارخانه است (چوهدری ۱۳۷۵: ۳۲۲). با توجه به معانی رکاب که در سطور بالا در مورد واژه رکابدار به آن اشاره شد، این ترکیب نیز مشمول تحول معنایی بوده است.

### نمونه‌هایی از واژه‌سازی (وندافزایی؛ ترکیب) در رقعات:

آدمیانه (ص ۱۰). چنان‌که این واژه در مکاتبات بررسی شد، وند «انه»، با پیوستن به اسم، صفتی ویژه برای هر طبقه از انسان‌ها می‌سازد (حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۳۸-۲۳۹). در فرهنگ جامع زبان فارسی (۱۳۹۲: ۱/۵۰۶) یکی از معانی آدمیانه «شایسته و در خور انسان» ذکر شده است.

خسروانه (رفتاری همانند خسروان) (ص ۱۴۸). در این ترکیب نیز، پسوند «انه» در ترکیب با اسم، صفت ویژه ساخته است.

مورچل‌گری (ص ۱۱، ۱۳۶). تعریف مورچل در بحث واژه‌های ترکی و مغولی و هندی در شواهد متن رقعات ذکر شد. مورچل‌گری یعنی ساختن سنگر یا گودال و مورچل‌گر فردی است که به این مسئولیت اشتغال دارد (شاد ۱۳۳۵: ۶/۴۱۸۶). «گری» وندی است که، در ترکیب با اسم و صفت، اسم می‌سازد و شامل دو گروه است: اگر به صفت اشخاص افزوده شود، اسم عمل است؛ و هنگامی که پس از اسم دارنده شغل می‌آید، مانند مورچل‌گر، نام فعالیت است که پایه ترکیب به آن اشتغال دارد (درباره پسوند «گری» حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۴۵؛ طباطبائی ۱۳۹۵: ۱۰۰).

جاگیردار (ص ۱۰۵). جاگیردار جزو شواهد متن تذکره همایون و اکبر بود، که بررسی شد. ناصبور (ص ۲۶). در این واژه، پیشوند «نا»، با صفت، صفت پایه را منفی می‌سازد (درباره پیشوند «نا» طباطبائی ۱۳۹۵: ۱۴۴؛ حق‌شناس و دیگران ۱۳۸۵: ۲۲۸).

دل‌آسا (ص ۳۲). به این واژه در شواهد متن تذکره همایون و اکبر اشاره شد. توشکخانه (ص ۱۶): جایی که اسباب و جامه‌های پوشیدنی در آن نگهداری می‌شود (شاد ۱۳۳۵: ۲/۱۲۲۸).

دیوانخانه آدمیانه (ص ۳۱). آدمیانه به معنی شایسته و درخور انسان است (فرهنگ جامع زبان فارسی ۱۳۹۲: ۱/۵۰۶) دیوانخانه آدمیانه به معنای دیوان خاص یا محل حضور افراد خاص و عالی‌رتبه که با شاه ملاقات می‌کنند (اردو لغت ۱۹۸۸-۱۹۸۹: ۸۷۷، ذیل مدخل دیوان).

دیوانخانه‌ام (ص ۳۱)، محل رسیدگی به امور مردم و نیز دیدار با شاه و بزرگان (همان‌جا).

## ۶ سخن پایانی

در جمع‌بندی بحث، نکاتی به این شرح قابل طرح است:

- در بحث تصریف در متون شبه‌قاره‌ای منتخب، سبک مؤلفان و گرایش آنان در کاربرد وندهای جمع با یکدیگر متفاوت است. در نثر ابوالفضل، به خلاف گرایش وی به سره‌گرایی، به دلیل تأثر وی از دانش عربی که در آن به حد کمال بود، به موازات استفاده از وند جمع فارسی، کاربرد وند جمع عربی «ات» در متن او نظرگیر بوده است. در متن تذکره‌های همایون و اکبر، گرایش به کاربرد وندهای جمع فارسی «ان» و «ها» بیشتر بوده است و در رقعات نیز کاربرد وند تصریفی «ها» بیشتر به چشم می‌خورد.

- درباره اهمیت و نقش فارسی در واژه‌سازی گونه فارسی هندی در گذشته و نیز در واژه‌سازی در زبان هندی در عصر حاضر می‌توان به مقاله چندرشیکهر (۱۳۸۴)، از ایران‌شناسان هندی معاصر، با عنوان «نقش زبان فارسی در واژه‌سازی زبان هندی» اشاره کرد. در شبه‌قاره، در گذشته، به پیروی از الگوهای واژه‌سازی زبان فارسی ایران، به‌ویژه در واژه‌سازی از شیوه وندافزایی اشتقاقی استفاده می‌شد. این فعالیت به شیوه‌ای خودجوش و بدون برنامه‌ریزی زبانی رواج داشت، یعنی شیوه‌ها و الگوهای زبانی فارسی را نویسندگان و منشیان در آن سرزمین نیز پیروی می‌کردند و محصول صرف (اشتقاق و ترکیب) در متون دوره میانه هند قدیم فراوان بوده است؛ چه در وندافزایی و چه در قالب ترکیب - که بخش اندکی از آن در این مقاله طرح شد. چندرشیکهر به این نکته اشاره کرده است که امروزه در هند فعالیت‌های گروه‌های اصطلاح‌سازی در زمینه علوم مختلف در جریان است و از واژه‌های فارسی که، در گذشته، در نهادهای دیوانی و دولتی و امور مالی و نظامی کاربرد داشت در واژه‌سازی بهره گرفته می‌شود؛ به‌ویژه از الگوهای واژه‌سازی برای واژه‌هایی که در مراکز کشوری و لشکری رواج و کاربرد دارد (چندرشیکهر ۱۳۸۴: ۳۴۴، ۳۴۹-۳۵۰).

- ویژگی دیگر مربوط به رسم‌الخط، املا و تنوع صورت‌های نوشتاری در گذشته بوده است، که می‌تواند موضوع بررسی‌های تاریخی زبان‌شناسی باشد.

- تحولات معنایی هم در طول زمان در گونه فارسی هندی مطرح بوده است؛ برای نمونه



واژه‌ای که گسترش معنایی داشته و شمار مدلول‌هایی که در قالب ترکیب به مدلول‌های آن اضافه شده است، مانند واژه دیوان در ترکیبات دیوان عام، دیوان آدمیانه، دیوان خاص، دیوان بیوتات؛ و یا کاهش معنایی داشته، مانند واژه آبدار که دارای معانی متفاوت است، از جمله آن که خدمت آبداری داشته باشد؛ صاحب سامان و مال (انجوشیرازی ۱۳۵۱: ۷۴/۱؛ بهار ۱۳۷۹: ۱۳). امروزه، در زبان اردو، تنها به معنای آن که مسئول آب خوردن است به کار می‌رود و معنای آن محدود شده است؛ نیز واژه خط که، در قالب ترکیب، بر مدلول‌هایی مختلف مانند مکتوب، مراسله، خط دیوانی، خط پای کلاغ (دشنام)، خط سیاه (علامت جوانی) دلالت داشت، امروزه مدلول غالب نامه است (مخلص ۲۰۱۳: ۳۲۸/۱-۳۳۰؛ شهریارنقوی ۱۳۷۰: ۲۶۴؛ چوهدری ۱۳۷۵: ۲۶۲).

## منابع

- آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۹۹۱)، مثنوی، تصحیح، مقدمه و حواشی ریحانه خاتون، کراچی: کراچی یونیورسیتی.
- آرلاتو، آتونی (۱۳۸۴)، درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اردو لغت (۱۹۸۸-۱۹۸۹)، ج ۹، به سرپرستی فرمان فتحپوری، کراچی: اردو سائنس بورڈ.
- افراشی، آریتا (۱۳۹۱)، «دستور زبان»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ج ۱۷، ص ۶۸۹-۶۹۶.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۱-۱۳۵۴)، فرهنگ جهانگیری، به تصحیح رحیم عقیفی، ۳ جلد، مشهد: دانشگاه مشهد.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: انتشارات سخن.
- ایرانی، سیدمحمدعلی (۱۳۳۱)، فارسی جدید، ج ۲، حیدرآباد دکن: مطبع نظام.
- بهار، لاله تیک چند (۱۳۷۹)، بهار عجم فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی، به تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۹)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- بیات، بابزید (۱۹۴۱)، تذکره همایون و اکبر، به تصحیح حسین محمد هدایت، کلکته: مطبع بهتست مشن.

پناهی، ثریا (۱۳۸۳)، «عناصر واژگانی فارسی در زبان اردو»، نامه فرهنگستان، دوره ششم، شماره چهارم، آذر، ص ۱۶۳-۱۷۰.

جلالی نائینی، محمدرضا (۱۳۹۰)، «زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره»، ای زبان پارسی...، به کوشش میلاد عظیمی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۲، ص ۶۳۰-۶۴۳.

چندرشیکهر (۱۳۸۴)، «نقش زبان فارسی در واژه‌سازی هندی»، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۳۴۲-۳۵۵.

چوهدری، شاهد (۱۳۷۵)، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو، تهران: علمی و فرهنگی.  
حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ۵ جلد، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حق‌شناس، علی محمد و دیگران (۱۳۸۵)، دستور زبان فارسی (ویژه دوره کاردانی و کارشناسی)، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.

ختک، شفقت‌جهان (۱۳۷۶)، دستورنویسی فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ربیعی، منیژه (۱۳۸۴)، «آیین اکبری»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱، ص ۷۳-۷۵.

رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۹۲)، «روابط زبان‌های ایرانی و زبان‌های شبه‌قاره»، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۹.

زندى مقدم، زهرا (۱۳۸۵)، «نگاهی به سنت دستورنویسی در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ج ۲، شماره پیاپی ۲، ص ۱۱۴-۱۴۱.

سدارنگانی، هرامل (۱۳۴۵)، پارسی گویان هند و سند، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.  
سیدحسین‌زاده، هدی (۱۳۸۴)، «ابوالفتح گیلانی، مسیح‌الدین»، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۶.

شاد، محمدپادشاه (۱۳۳۵)، آندراج (فرهنگ جامع فارسی)، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، ۷ جلد، تهران: خیام.

شریک امین، شمیم (۱۳۵۷)، فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.  
شهریار تقوی، سید باحیدر (۱۳۷۰)، فرهنگ اردو-فارسی، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

صادقی، علی اشرف (۱۳۷۱)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۵)» نشر دانش، ش ۷۰، خرداد و تیر، ص ۳۹-۴۵.

صدری افشار، غلامحسین، نسرین حکمی و نسترن حکمی (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.

طباطبائی، علالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.  
علامی، ابوالفضل (۱۹۱۱)، انشای ابوالفضل/ مکاتبات علامی، به همت منشی پراگ نراین صاحب، لکهنو: مطبع منشی نولکشور.

غیاث‌الدین رامپوری، محمد بن جلال‌الدین (۱۹۷۰)، غیاث‌اللغات، علی بهائی شرفعلی، بمبئی.  
فرشته، محمداقاسم هندوشاه استرآبادی (۱۳۸۷)، تاریخ فرشته، ج ۲، به تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فرهنگ جامع زبان فارسی (۱۳۹۲)، زیر نظر علی‌اشرف صادقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.  
فلاح رستگار، گیتی (۱۹۸۲)، «فارسی هندی»، بیاض، ج ۲، ش ۱، دهلی: انتشارات انجمن فارسی، ص ۳۷-۴۸.

گیلانی، ابوالفتح (۱۹۶۸)، رقعات ابوالفتح گیلانی، به کوشش بشیرحسین، لاهور: اداره تحقیقات پاکستان.  
مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۵۴)، «آئین اکبری»، دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۶.

(۱۳۸۴)، «اسلام در شبه‌قاره»، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱، ص ۳۹۹-۴۱۱.

مجددی، اقبال (۱۳۸۷)، «بایزید بیات»، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۲، ص ۷۸۹-۷۹۱.

مخلص، آندرام (۲۰۱۳)، مرآت الاصطلاح، ۲ جلد، دهلی: دلی کتاب گهر.

مدرسی، یحیی (۱۳۹۱)، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۹۳)، زبان و مهاجرت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مدرسی، یحیی و دیگران (۱۳۸۰)، فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار: قشون و نظمیه، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

معین، محمد (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.  
مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة التقاسیم، به کوشش علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

نجم‌الغنی خان رامپوری (۱۳۹۶)، نهج‌الادب، تحقیق و تصحیح زهره مشاوری، تهران: سخن.  
نذیراحمد (۱۹۷۷)، «فارسی کی اثرات هندوستانی معاشرت اور هندوستانی زبانون پر»، خدابخش

لائبریری جرنل، ش ۱، پتته: خدابخش ارینتل لائبریری، ص ۳-۲۸.

- Abdul GHANI et al. (1929), *A History of Persian Language & Literature At The Mughal Court*, 3 vols., Allahabad: The Indian Press Ltd.
- CRYSTAL, David (1991), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, London: Blackwell.
- DOERFER, G. (1963-1975), *Turkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*, 4 vols, Wiesbaden: Franz Steiner Verlag.
- GRIERSON, G. A. (1973), *Linguistic Survey of India*, vol. 1 (part 1), Delhi: Motilal Banarsidas.
- JONES, William (1823), *Grammar of the Persian Language*, New Delhi: Abi Prints & Publishing Co.
- LUMSDEN, M. (1810), *A Grammar of the Persian Language: Comprising a Portion of the Elements of Arabic Inflexion*, 2 vols., Calcutta: T. Watley.
- Mohiuddin Momin (1971), *The Chancellery and Persian Epistolography Under The Mughals*, Calcutta: Iran Sosity.
- PHILLIOT D. C. (1919), *Higher Persian Grammar for the Use of the Calcutta University (Showing Differences between Afghan and Modern Persian, with Notes on Rhetoric)*, Calcutta: Calcutta University.
- PINQALI, Sailaja (2009), *Indian English (Dialects of English)*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- PLATS, John T. (1911), *A Dictionary of Urdu, Hindi and English*, London: Crosby Lockwood and Son.